

صدازنده است

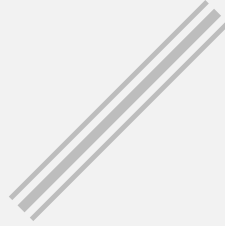


سید حکیم بینش

نمادگرایی در شعر سید ابوطالب مظفری

از دل برمی‌کشد.
در میان معاصرین، شاعران زیادی مثل نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو برای دور زدن فضای اختناق زمان‌شان دست به دامان نماد شده و از آن بهره گرفته‌اند.
از میان این شاعران، مهدی اخوان ثالث خیلی خوب از ظرفیت نماد کار گرفته است؛ به گونه‌ای که می‌توانیم نمادگرایی را جزء سبک او به شمار بیاوریم.
در شعرهایی که وی از نماد بهره گرفته است، قدرت‌مندتر و موفق‌تر ظاهر شده است. در واقع بهترین اشعار او هم همین اشعار است که از بهترین اشعار معاصر نیز هست.
قاصدک، کتیبه، زمستان، پادشاه فصل‌ها پاییز، از جمله شعرهای موفق و نمادین مهدی اخوان ثالث به شمار می‌روند. بعضی‌ها شعر زمستان وی را بهترین شعر او می‌دانند. اساس این شعر بر نمادگرایی طرح و پی‌ریزی شده است. کلا ساختار شعر بر نمادگرایی استوار است.
...
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
هوادلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین
درختان اسکلت‌های بلور آجین
زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه
غبار آلوده مهر و ماه
زمستان است.
شاعر در این شعر از سردی فضای جامعه و دور و بر خویش

وقتی فضا برایت بسته است، سعی می‌کنی به گونه‌ای حرفت را بزنی؛ این‌جا است که به سراغ سمبل‌ها می‌روی و نمادها را به خدمت می‌گیری. شاعران، نویسندگان و هنرمندان زیادی از نمادها و سمبل‌ها بهره گرفته‌اند.
نمادگرایی در میان شاعران معمول‌تر است. آن‌ها جدایی از این‌که در تنگنا قرار گرفته باشند یا نه، برای بیان بهتر اندیشه‌های‌شان از عناصر زیادی استفاده می‌کنند، یکی از این عناصر نماد است. از شاعران قدیم مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از بیان نمادین در سرود نی‌نامه بهره گرفته است.
بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرابریده‌اند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
نی‌نامه مولانا از مشهورترین سروده‌های او و از بهترین مثنوی‌های فارسی است؛ پر شور و حال سروده شده و دردمندانه است و سوز و ساز درون شاعر را به تصویر می‌کشد.
در این مثنوی مولانا از «نی» به عنوان نماد استفاده می‌کند؛ نماد کسی که از جای، جایگاه و وطن خویش دور افتاده است.
در این‌جا «نی» انسان سرگشته‌ای است که از بهشت برین خودش، که همان وطنش باشد، دور شده و در فراق این وطن ناله‌های سوزناکی



می‌گوید، بی تفاوتی و بی‌دردی انسان‌ها را به تصویر می‌کشد و از نگاه‌های کوتاه که فقط پیش پای خود را می‌بیند، گلایه دارد.

در این شعر، شما زمستان بسیار سردی را تصور می‌کنید؛ همان‌گونه که شاعر می‌خواسته است به تصویر بکشد. این زمستان نماد فضای جامعه‌ای است که شاعر در آن زندگی می‌کند، اختناق به نهایت خودش رسیده است و بی‌دردی و بی‌احساسی یک عده هم، شرایط را دشوارتر کرده است. شاعر این فضا را به زمستان تشبیه می‌کند و زمستان را نماد چنین فضایی می‌گیرد.

نماد در شعر شاعران معاصر افغانستان هم کم‌وبیش دیده می‌شود. سید ابوطالب مظفری از جمله کسانی است که هم نماد و کارکردهایش را خوب شناخته و از آن بهره گرفته است. مظفری شاید تنها شاعری باشد که از نماد این همه کار می‌کشد. شاعران دیگر هم به نماد روی آورده‌اند، ولی نه به اندازه شاعر سوگنامه بلخ.

نکته قابل تأمل این است که چرا سید ابوطالب مظفری به نماد روی می‌آورد. او که در فضای بسته و اختناق آلود هم زندگی نمی‌کند، به نظر می‌رسد این روی‌آوری به خاطر ظرفیت خود نماد است. وقتی شاعر می‌تواند با استفاده از نمادها حرفش را بهتر بزند، اگر از آن استفاده نکند، عمداً خودش را از این ظرفیت محروم کرده است.

در اشعار سید ابوطالب مظفری، نمادها گاه در یک بیت دیده می‌شوند؛ مثلاً در بیت

فصل تزویر است و چاه نا برادر پیش رو
کو فرامرزی که گیرد از عدو کین مرا

این جا فرامرز نماد کسی است که به پشتیبانی اشخاص ضعیف به دادخواهی و انتقام برمی‌خیزد.

یا در بیت

از هفت‌خوان خوف هم بگذشت پور زال
دیگر مخواب آسوده ای پور پشنگ امشب!

در این بیت هم، هفت‌خوان مشکلات و موانع سر راه قهرمانی است که شاعر مد نظر دارد و این قهرمان، از هفت‌خوان گذشته و خواب را بر مخالف و دشمن خود، که پور پشنگ زمانه باشد، حرام کرده است.

سید ابوطالب مظفری در مثنوی‌های خود از نماد استفاده کرده است. این نمادها در تمام شاکله این مثنوی‌ها جاری و ساری است؛ یعنی ساختار این مثنوی‌ها بر اساس همین نمادها پی‌ریزی شده است.

استفاده از نماد از مثنوی «جنگل» شروع می‌شود و در مثنوی «مادر» به اوج خود می‌رسد.

شب گله گذشت و بز گرگ است این جا
جنگل نه، که سایه‌های مرگ است این جا
پیچیده به کوه ناله و فریادش
هم گله و هم شبان ببرد از یادش

در مثنوی بز گرگ، بز گرگ نماد جامعه مریضی است که از قافله بشریت عقب مانده و در فضای تاریک و سیاه جنگل، یعنی کشور خود دچار وحشت و توهم شده است. جنگل هم در این مثنوی نماد فضای درهم و برهم وطن شاعر است.

شب گله گذشت و بز گرگ است این جا
جنگل نه، که سایه‌های مرگ است این جا
جنگل نه، سواران بلا صفت در صفت
جنگل نه، حرامیان خنجر در کف

نمادگرایی در مثنوی‌های بعدی مظفری پر رنگ‌تر می‌شود. هرچه پیشتر می‌رویم، این نمادها را با زندگی خود عجین‌تر می‌بینیم. گویا خود ما با همین نمادها زندگی می‌کنیم. دلیلش هم این است که وی نمادهایش را از میان همین افرادی که با آن‌ها زندگی می‌کند، انتخاب کرده است؛ مثلاً در مثنوی «شکایت نامه دو»، بانماد مادر رویه‌رو هستیم.

مادری که شاعر او را مخاطب خود قرار می‌دهد و با او هم صحبت می‌شود، می‌تواند نماد زنان قهرمانی باشد که فرزندان سلحشوری را بزرگ کرده و تحویل جامعه داده است؛ مادری که سروکارش با بخیه زن، وصله کردن است و فرزندانش آیینگی و مهربانی را از او دارند. این مادر هم چنین می‌تواند نماد وطن شاعر باشد.

آی مادر! اسپ وزین من کجاست
کفش‌های آهنین من کجاست؟

سال‌های شور و شر در پیش روست
هفت صحرای خطر در پیش روست

آی مادر! فکر کوچ و بار باش
مهربان امشب کمی بیدار باش

چادر بیچارگی را بخیه زن
چارق بیچارگی را بخیه زن

تیز کن خشم تبرزین مرا
پر کن از آینه خورجین مرا

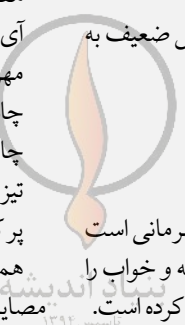
همین مادر که در تمام مثنوی سنگ صبور شاعر است، دچار مصایب سنگینی می‌شود، تا آن جا که خون گریه می‌کند و این خون گریه کردن، روایت مویه‌های زنان و مادرانی زیادی است که در سوگ فرزندان‌شان نشستند.

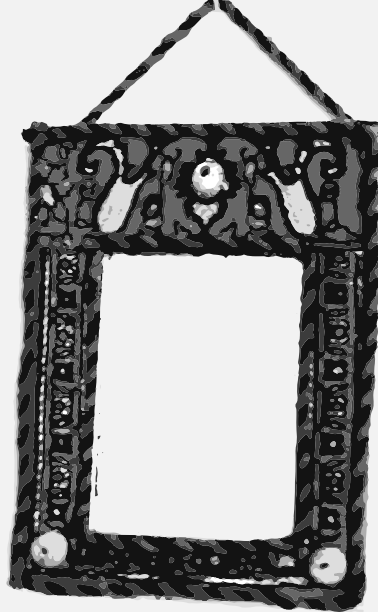
آی مادر اسپ وزین من کجاست
کفش‌های آهنین من کجاست

بعد از این مادر برو خون گریه کن
هفت هامون، هفت جیحون گریه کن

پای این گهواری بی‌حالی‌ام
گریه کن بر این تفنگ خالی‌ام

...





مادری که شاعر او را مخاطب خود قرار می‌دهد و با او هم صحبت می‌شود، می‌تواند نماد زنان قهرمانی باشد که فرزندان سلحشوری را بزرگ کرده و تحویل جامعه داده است؛ مادری که سروکارش با بخیه زدن، وصله کردن است و فرزندانش آیینگی و مهربانی را از او دارند. این مادر هم چنین می‌تواند نماد وطن شاعر باشد.

از زر، زور و تزویر به نوبه خود ضربه خورده‌اند. دمبوره در مناطق مرکزی از سوی علما به شدت سرکوب می‌شده است. به همین خاطر دمبوره‌چی‌ها علنا نمی‌توانستند دمبوره بنوازند. آن‌ها خاطره‌های تلخی از شکسته شدن دمبوره‌شان توسط بعضی از علما دارند.

قوم هزاره هم قومی است که در طول تاریخ مورد تحقیر و توهین قرار گرفته است؛ به خصوص از سوی دستگاه‌های حاکمه. داستان‌های زیادی از سرکوبی این مردم را روایت می‌شوند، مشهورترینش قتل عام مردم هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان است.

شاعر برای بیان این پس‌زده شدن‌ها و این سرکوب‌ها به دنبال نمادی در میان فرهنگ و رسم‌های خود مردم هزاره بوده و دمبوره را انتخاب کرده است. چه بهتر از دمبوره می‌تواند صدای مردم هزاره باشد؛ صدایی که در طول تاریخ کمتر شنیده شده است.

بیا دمبوره بی توام دم برید
هیجوم خزان شاخ و برگم برید
من امشب ز رنگ و ریا خسته‌ام
ز تسیح و تیغ و طلا خسته‌ام
بیا امشب آهنگ دیگر بزن
کمی هم به آیین صفدر بزن
بزن تا دو دست ریا رو شود
و ایمان من آهین خوشود

سید ابوطالب مظفری در بسیاری از شعرهای دیگرش هم از نماد استفاده می‌کند که مجال بررسی‌شان در این جا نیست. می‌توانیم او را از معدود شاعرانی بدانیم که ظرفیت نمادها را به خوبی شناخته و از آن‌ها بهره می‌گیرد. تسلطش بر زبان و فرهنگ و ادب فارسی هم دست او را در بهره‌گیری از نمادها فشرده است.

قدرت بیان شاعر و قدرتش در استفاده از نمادها باعث شده است که او ماندگارترین مثنوی‌هایش را بسراید؛ یعنی از ماندگارترین مثنوی‌های او مثنوی‌هایی است که در آن‌ها شاعر نمادگرایی داشته است. با بیت پایانی دمبوره‌نامه، این نوشته را به پایان می‌رسانم.

تو یعنی که نور و صدا زنده است
صدا زنده است و خدا زنده است.

نماد مادر در مثنوی بلند دیگری شاعر، با نام مادر سلام! ما همگی ناخلف شدیم، تکرار می‌شود و ساختار اصلی این شعر را تشکیل می‌دهد. شاعر او را برای گفتگو انتخاب می‌کند؛ سنگ صبوری که پای دردهای شاعر می‌نشیند، تا از ناخلفی‌های فرزندانش بگوید.

احساس می‌شود در این شعر به گونه‌ای مادران مناطق مرکزی صاحب امتیاز است، یعنی مادری که در این مثنوی هست، با مادری که در مثنوی «شکایت‌نامه دو» هست، می‌تواند متفاوت باشد. اگر در آن‌جا مراد از مادر، وطن و مادران کل وطن شاعر هست، در این‌جا مراد از مادر می‌تواند ساحه‌های مناطق مرکزی، زادگاه شاعر و مادران مناطق مرکزی باشد. شاید هم نباشد و قصد شاعر وطن و مادران وطن باشد. البته هیچ منافاتی ندارد که نماد هر دو باشد.

در این مثنوی نمادهای دیگری هم وجود دارد، نمادهایی که سمبل زنان مظلوم و ستمدیده مناطق مرکزی افغانستان است؛ نمادهایی مثل گلشا، گلچهره و گل آغه.

مادر سلام! ما همگی ناخلف شدیم
در قحط‌سال عاطفه‌ها مان تلف شدیم
مادر سلام! طفل تو دیگر بزرگ شد
اما دریغ کودک ناز تو گرگ شد
مادر اسیر وحشت جادو شدیم ما
چشمی گزید و یک‌سره بد خو شدیم ما
مادر! طلسم دفع شر از خوی ما ببند
تعویذ مهر بر سر بازوی ما ببند
ای ماه، ما پلنگ شدیم و تو سوختی
ما صاحب تفنگ شدیم و تو سوختی
پرسیده‌ای که ماه چه شد، اختران چه شد؟
من مانده‌ام که وسعت این آسمان چه شد
دوشیزگان قریه بالا کجا شدند؟
گلچهره و گل آغه و گلشا کجا شدند؟

یکی دیگر از مثنوی‌های بلند سید ابوطالب مظفری، که ساختارش بر نماد استوار است، مثنوی دمبوره‌نامه است. دمبوره آلت موسیقی خاص هزارستان است.

در شعر سید ابوطالب مظفری، دمبوره نماد روح جمعی قوم است که